خارج اصول

جلسه 91 \* شنبه 10/ 12/ 98

موضوع: مسأله ی ضد

­­­­­­­­­­­­­­­­­­بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین.

لا حول و لا قوة الّا بالله العلی العظیم.

\*\*\*\*\*\*\*

کلام در ادله ی «اقتضاء امر به شیئ نهی از ضدّش را» بود. عرض شد پنج مسلک وجود دارد -که دو مورد، مربوط به ضدّ خاصّ و سه مورد، مربوط به ضدّ عامّ می باشد- چهار مسلک گفته شد: مقدّمیت، تلازم، دلالت تضمنی و دلالت مطابقی؛

مسلک پنجم(دلالت التزامی)

دلالت التزامی در منطق بر دو قسم می باشد: بیّن بمعنی الأخص و بمعنی الأعم؛

دلالت التزامی بمعنی الأخص عبارت است از اینکه بمجرّد تصوّر ملزوم، لازم نیز تصوّر می شود و حکم به ملازمه حاصل می شود.

دلالت التزامی بمعنی الأع عبارت است از اینکه تصور ملزوم و تصور لازم و تصور نسبت بین آن دو لازم است، تا حکم به ملازمه حاصل شود.

محقّق نائینی در مانحن فیه ابتداءً دلالت التزامی بمعنی الأخص را توضیح داده و می فرماید: اگر معنای اوّل پذیرفته نشود، تنزل کرده و معنای دوّم را می پذیریم.

معنای اوّل: اگر ملزوم(امر به شیئ) تصوّر شود و لازم آن(نهی از ضدّ) نیز تصوّر شود، نسبت بین ملزوم و لازم تصوّر می شود و حکم به ملازمه حاصل می شود.

لکن از این بیان استفاده می شود که ایشان مسلک پنجم را طوری تصویر نموده که استعداد انطباق بر معنای اوّل و دوّم هر دو را دارد. علی کلّ حال گرچه در علم اصول دلالت التزامیه قسم اوّل و دوّم بصورتهای مختلف بیان شده لکن ما مطابق مشهور و منطق بیان کردیم. لذا اگر با تصوّر امر به شیئ، تصوّر نهی از ضدّ، حاصل شده و حکم به ملازمه شود، این دلالت بمعنی الأخص است؛ ولی اگر علاوه بر تصوّر ملزوم، باید لازم و تصوّر نسبت آنها لحاظ گردد، بمعنی الأعم است.

امّا آیا دلالت التزامیه به هر یک از این دو معنی، می تواند اثبات کننده ی اقتضاء باشد یا نه؟ در مقام تحقیق باید گفت هیچ کدام از دو معنای لزوم(بمعنی الاخص و بمعنی الاعم) نمی تواند مثبت اقتضاء باشد:

امّا معنای اوّل(بمعنی الاخص) زیرا این معنی در باب دلالت التزامیه در مانحن فیه جاری نیست زیرا با «غفلت آمر نسبت به ترک ماموربه» جمع نمی شود؛ ملازمه با غفلت سازگاری ندارد؛ یعنی نمی شود مولا امر به یک فعل کند ولی از ترک آن فعل، غافل باشد در حالیکه هر آمری نسبت به ترک ماموربه کراهت دارد. اگر چنین است پس چگونه می توان گفت مولا به فعلی امر می کند و با این امر، ملزومی را در اختیار ما قرار می دهد و سپس ملزوم آن را از باب ملازمه کشف می کنیم؛ اگر چنین باشد معنایش آن است که آمر، به فعل مأموربه توجّه دارد ولی به ترک آن توجّه ندارد و از آن غافل است؛ و الملازمة لایجتمع مع الغفلة؛ ملازمه با غفلت جمع نمی شود.

بنابراین معنای ال برای اثبات اقتضاء کافی نیست.

اما معنای دوّم(بمعنی الاعم) نیز مثبت اقتضاء نیست زیرا در مانحن فیه تأیید نمی شود نه عقلاً و نه شرعاً؛ و بعبارة أخری هیچ دلیلی بر این ملازمه وجود ندارد نه عقلی و نه شرعی؛ اما دلیل عقلی زیرا عقل بین اعتبار وجوب نسبت به یک شیئی و بین اعتبار حرمت ترک آن ملازمه نمی بیند زیرا هر یک از این دو نیاز به اعتبار مستقل دارد و لازم و ملزوم نیستند بلکه دو موضوع مستقل اند و اگر بخواهیم بعد از توجّه به «امر به ازاله» قائل شویم که شارع بالملازمه حکم به حرمت ترک آن نموده، این حکم، مطابق عقل نیست زیرا عقل می گوید در باب اعتباریات مثل وجوب و حرمت، این دو مستقل اند لذا نمی توان با علم به اعتبار وجوب شرعی برای ازاله، حکم کرد به اعتبار حرمت شرعی برای ترک آن؛ در نتیجه دلالت التزامی بمعنی الاعم نیز در مانحن فیه فائده ندارد.

فتحصّل مما ذکرنا هذه الوجوه الخمسة التی استدلّ بها فی توجیه الإقتضاء لا تسمن و لاتغنی من شیئ؛ و در خصوص وجه پنجم این مطلب را اضافه می کنم که امر به شیئ (مانند ازاله) امر مولوی است و اثبات وجوب مولوی می کند و عقل از این وجب مولوی، حرمت عقلی برای ترک ازاله انتزاع می کند یعنی ترک ازاله نیاز به جعل حرمت شرعی ندارد و چنین حکم شرعی را نه به دلالت بمعنی الاخص و نه به دلالت بمعنی الاعم نمی توان اثبات کرد. بله نهی و حرمت ارشادی برای ترک ازاله وجود دارد اما مانحن فیه حکم مولوی است نه ارشادی.

بنابراین مسلک پنجم نیز اثبات کننده ی نهی مولوی نیست؛ البته در تمام این پنج مسلک، نهی ارشادی قابل تصوّر است.

خلاصه ی بحث

تمام این پنج وجه را در یک وجه می توان خلاصه کرد و آن اینکه ترک ضدّ در باب اوامر مقدّمه ی عقلی است برای اتیان ضدّ و این مقدّمه ی عقلی می تواند واجب عقلی باشد اما از این واجب عقلی نمی توان حرمت شرعی اثبات کرد؛ در نتیجه امر به شیئ مقتضی نهی از ضدّ آن نیست مطلقا چه ضدّ عام و چه ضدّ خاص؛

و الجامع فی الکلّ هو انّ الضدّ –سواء کان وجودیاً او عدمیاً- معاند و مضادّ لبدیله فاذا اعتبر الزام الفعل او الترک فی احدهما فانّه لا شبهة فی حکم العقل بعدم بدیله لأنّه لایجتمع الضدّان اقتضاءً و لا خارجاً فلایحتاج البدیل الی جعل من ناحیة الشارع لأنّه لغو مع حکم العقل؛ و یظهر من ذلک کلّه أنّ الجمیع یرجع الی مسلک الاوّل و هم المقدّمیّة و لاجل ذلک قال صاحب الکفایة أنّ أهمّ الوجوه هو المقدّمیّه؛ فنقول لأنّه کما قلنا بعدم الملازمه بین الوجوب الشرعی لذی المقدّمه و بین الوجوب الشرعی لمقدّمتّه کذلک فی المسالک الخمسة التی ترجع الیه؛ فتحصّل ممّا ذکرنا انّ الأمر بشیئ لایقتضی النهی عن ضدّه الخاصّ لا بنحو المقدّمیّة و لا بنحو التلازم و لایقتضی النهی عن ضدّه العام لا بنحو العینیّة و لا بنحو التضمّن و لا بنحو الالتزام؛

امّا عنوان بحث یعنی «هل الامر بالشیئ یقتضی النهی عن ضدّه» که بصورت سؤال در کلمات محقّقین ذکر شده است، پاسخ این سؤال منفی است. و هیچکدام از ادله ی پنجگانه نمی تواند مثبت اقتضاء باشد؛

با یک سؤال بحث را ادامه می دهیم و آن اینکه ثمره ی قول به اقتضاء یا عدم اقتضاء چیست؟ سیأتی. (پایان)